

با سلام خدمت استاد عزیز، جناب آقای شهبازی. عمر با برکت شما طولانی و مستدام باد.

قبل از آغاز این نوشتار بگویم، اگر زمانی دارویی موثر برای درمان دردی به ما رسید، در حمله‌های بعدی دردها، باید قدرشناس آن داروی شفابخش باشیم و سرگردان و آشفته در بازار عطاران به این طرف و آن طرف نگردیم.

گنج حضور و تلاش پر زحمت شما، گنجینه‌ی داروهای جهان را از آثار مبارک مولانای عزیز تهیه، فرموله و در این داروخانه‌ی با صفا به رایگان در اختیار گذارده است.

پس بسا ناشکر باشیم و دغل  
گر بگردیم از پی دارو دگر!

از این موضوع مهم نیز غافل نشویم که در این داروخانه دواهای بسیار سنگین‌تر و سخت‌تر هم عرضه می‌شود و تنها برای ناراحتی‌های جزئی و علت‌های به‌ظاهر کوچک خود به گنج‌های آن مراجعه نکنیم.

امتحان در امتحان است ای پدر  
هین به کمتر امتحان خود را مخر - مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶

و اینک برداشتی در حد بضاعت خود از برنامه‌ی زیبایی ۹۴۰.

متأسفانه از سالیان کودکی آرام‌آرام آموختیم که عاشقی را رها و در دوزخ «زحیری» بمانیم تا بمیریم. اما غزل ۲۶۲۷ می‌گوید که: «سلطان  
چپه‌ای آخر تا چند اسیری؟» و البته که:

خاموش کن گر بلبل‌ی رو سوی گلشن باز پر  
بلبل به خارستان رود، اما به نادر که گهی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۴۳۷

اما ما را چه شده است، گویا به قول حافظ، «زحیری» را گوشه‌ی سلامت دیده‌ایم و به قول شما این کامفورت‌زون (comfort zone)  
دست‌ساز ذهن است و باید از حصار آن خارج شویم.

در این میان، حبّ اشیاء و همانندگی‌ها ما را کور و کر کرده است و به همین خاطر، همچنان از خدا غیر خدا را می‌خواهیم و توجه نداریم که:

از خدا غیر خدا را خواستن  
ظن افزونیست و کلی کاستن  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

همواره در دعای خود، از خدای خود زیاد کردن نقطه‌های آفل را طلب می‌کنیم. در ارتفاع گرفتن و بلندتر بودن در دنیا نیز از هم سبقت  
می‌گیریم.

بر هوس خود اعتماد کردیم و با تشویق دیگران روزبه‌روز از نردبان دنیا بالاتر رفتیم؛ حال نیز بر لب بام آمده‌ایم و مست از غرور دنیا حاضر  
به پست نشستن و پایین آمدن نیستیم.

هر از چند گاه همانندگی‌های جدید را جایگزین انواع از دست‌رفته می‌کنیم و به گرد فتنه‌ای دیگر می‌گردیم:

به گرد فتنه می‌گردی دگر بار  
لب بامی و مستی هوش می‌دار  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۱۰۳۹

چرا باید تا آخر عمر از لب بام منیت به دیگران بنگریم و «می‌دانم» را بالای هلاکت خود کنیم.

علت بسیاری از دردهای ما از نردبان جهان بالا رفتن، بر لب بام ایستادن و شیر شیطان خوردن است. به پیام‌های خدا گوش فرامی‌دهیم،  
از سوی دیگر مهمان‌نوازی و صبر را هم از یاد برده‌ایم و به پند مولانای عزیز که می‌گوید:

هر چه آید از جهان غیب وش  
در دلت ضیف است او را دار خوش  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

دقت نمی‌کنیم و البته که همزمان خود را بسیار مهمان‌دوست هم می‌دانیم.

آری، از آهنگ ابیات ایشان مسرور می‌شویم و سعی در جمع‌آوری و حفظ کردن آن‌ها داریم، ولی به مأموریت آن‌ها در وجود خود توجهی نکرده و تعبیر را در خود جدی نمی‌گیریم و به کاهلی معتاد شده‌ایم.

اگر بر بیماری خود اعتراف کنیم و پست شویم، آب حیات و داروی شفابخش خدا خواهد رسید و طبیب حاذق و دَوَّار به ملاقات ما خواهد آمد. از سوی دیگر، غافلانه از اشاعه‌ی این بیماری مسری در میان خانواده و نزدیکان و اهل دنیا بی‌خبریم. در هر صورت ای کاش میراجل بودیم و زودتر سودای وزیری را رها کنیم و از اسیری اجل آزاد شویم.

درواقع برای این نقش و صورت که همانا خدای حاضر و آماده‌ی در فرم است، به گونه‌ای دیگر اعتبار قائل شده‌ایم و آن را وسیله‌ی جدایی از زندگی ساخته‌ایم.

در نقش بنی‌آدم تو شیر خدائی  
پیداست درین حمله و چالیش و دلیری  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۶۲۷

این حرفه‌ها، هنرمندی‌ها و علوم اکتسابی این جهان که برای رسیدن آدمی به مرحله‌ی شناخت و تبدیل شدن لازم هستند، نباید وسیله‌ی سنجش مسافت باقیمانده به آن سوی جهان چار و پنج و شش قرار گیرند.

چسبیدن بیش‌ازحد به آن‌ها ما را از عاشقی خارج و اسیر اجل خواهد کرد.  
و این توهم، ما را به دیدن دانه‌ها مشغول می‌سازد و از دیدن دام غافل می‌کند. باید در پرهیز، از اختیار خدادادی خود استفاده کنیم:

اختیار آن را نکو باشد که او  
مالک خود باشد اندر اتقوا  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

و اما این را بدانیم و امیدوار باقی بمانیم که:

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه‌ی نو آرد  
شیرین‌تر و نادرتر زان شیوه‌ی پیشینش  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۱۲۲۷

و اما در آخر باید از توقف بی‌مورد و قدم زدن در دهلیز قاضی قضا هرچه زودتر خلاص شد و برای شهادت دادن به بلی‌الست به نزد قاضی رفت:

یک زمان کار است بگزار و بتاز  
کار کوتاه را مکن بر خود دراز  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

خواه در صد سال، خواهی یک زمان  
این امانت و اگزار و وا رهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۲

با تشکر از شما  
غلامرضا\_تهران